

# رقصی چنین...



نمایشنامه‌های مایه‌بیکل: رضایی‌راد (۷)

محمد رضایی‌راد



رقصی چنین...

محمد رضایی راد

ویراستار: بابک بیات |

نمونه خوان: شیرین افخمی |

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان |

مدیر تولید: مصطفی شریفی |

چاپ اول، ۱۳۹۸ تهران |

۱۰۰۰ نسخه |

شابک: ۰-۰-۲۱-۶۴۰۱-۶۲۲-۹۷۸ |

Bidgol Publishing co. | انتشارییدگل

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |

فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخر رازی | پلاک ۱۲۷۴ |

تلفن فروشگاه: ۰۶۶۹۶۳۶۱۷، ۰۶۶۹۶۳۵۴۵ |

[bidgolpublishing.com](http://bidgolpublishing.com) |

حق تجدید چاپ و هرگونه بهره برداری به هر شکل در صحنه و سینما و غیره محفوظ و موقوف است به کسب اجازه رسمی از نویسنده یا ناشر.

## آدم‌ها و حیوان‌ها

جوان

یک زن (ستاره یا اختر یا کوکب)

پیرزن

دو مین یاب

پرچم‌دار

بی سیمچی

فرمانده

چند سربازِ خودی

چند سربازِ دشمن

دو مین یابِ دشمن

دو مهندس

چند کارگر ساختمانی

زنی با دخترک و پسرک خود

پسری با دوست دخترش

یک پیرمرد

بادکنک‌فروش

زن فال‌گیر

چند مرد

چند خرگوش

چند موش صحرائی

یک مار

یک عقرب

یک شغال

دو بازجو



## | اولین صحنه |

تاریکی. تک‌نورهایی می‌افتد بر پاهای زن و مردی که می‌رقصند. انگار پای زن کمی می‌لنگد. در اطراف، پاهای دیگری هم می‌رقصند. پای زنانه، اما ناگهان از رقص بازمی‌ایستد.

صدای پسر: چی شد؟ حواست رفت کجا؟

زن به رقص بازمی‌گردد، اما مرد همچنان ایستاده است.

باز به جووری خیره شدی به من که انگار داری به یکی دیگه

نگاه می‌کنی؟ به کی؟ همونی که وایساده؟ هنوز وایساده؟

هنوز فکری براش نکردی؟ هنوز به آخرش نرسیدی؟ چرا

چیزی نمی‌گی؟

صدای زن: چی بگم؟

صدای پسر: به کی خیره شدی؟

صدای زن: ولش کن! از مهمونی لذت ببر!

صدای پسر: ولی تو حواست جای دیگه ست... گوش کن! می‌شنوی؟

ناگهان نور چندین چراغ‌قوه بر این سو و آن سو می‌افتد. پاها

می‌گیرند. نور چراغ‌قوه پاها را تعقیب می‌کنند. پاهای زن در  
میان نور چراغ‌قوه‌ها محصور می‌شود، اما پاهای مرد از حلقه  
محاصره نور چراغ‌ها می‌گریزد. عاقبت...  
نور چراغ‌قوه‌ها خاموش می‌شوند.



## | دومین صحنه |

تک‌نوری می‌افتد بردستانی زنانه که روی میز است، اما  
چهره‌اش دیده نمی‌شود. یک کیف و دسته‌های کاغذ  
روی میز قرار دارد. دستان زن، با تشویش، لکه‌ای نامرئی را  
از روی میز پاک می‌کنند. زن لحظه‌ای دستان خود را زیر میز  
می‌برد. صدای بازجو می‌آید.

**بازجوی اول:** دستات... دستات روی میز باشه! در تمام مدت بازجویی  
دستات جلوی چشم باشه!... نام؟... نام خانوادگی؟... محل  
تولد؟... نام پدر؟... نمی‌خوای حرف بزنی؟... توی اون مهمونی  
چه غلطی می‌کردی با این سینت؟... اون پسره... اون پسره که  
باهات می‌رقصید، کی بود؟... اسمش چی بود؟... گفتن از  
راه‌پله اضطراری فراریش دادی؟... دوست پسرته؟... گفتم  
اسمش چیه؟... اسم نداره؟... خجالت نمی‌کشی با این سن؟  
با این پای چلاق؟... پات چی شده؟  
دست زن همچنان لکه‌ای نامرئی را پاک می‌کند.

ول کن اون لکه رو!... این کاغذا چیه توی کیفیت؟... این

خط خودته؟ (ظاهراً از روی کاغذها می خواند.) «دشت، با  
خانه‌ای ویرانه و درختی سوخته، با سیم خاردارهایی به  
نشانه...» گفتم اینها چیه؟... نمی‌خوای حرف بزنی؟...  
یه بار دیگه می‌پرسم.

دستان زن زیر میز می‌رود.

دست‌ها روی میز!

دستان زن روی میز می‌آید.

نام؟... نام خانوادگی؟... هویت؟

زن: دست‌ها... همین دست‌ها...

سکوت؛ و سپس صدای زن در فضا پخش می‌شود.

دشت، با خانه‌ای ویرانه و درختی سوخته، با سیم خاردارهایی  
به نشانه...  
نور می‌رود.

منتشریدگل